

## چلچراغ خون !!؟



آه، یک چراغ نیست درین ظلمت ستم  
 هر قطره خون سوسوی چراغیست که گشته دود  
 بینی به هر طرف چراغان شده این مُلک  
 یک انفجار دگر  
 اجساد پاره پاره  
 هجای شعر وحشت به دیوان دیو و دد .  
 شیون مادری  
 ز اضطراب و ترس شخم میزند زمین و به آسمان میرسد  
 آنجا به عرش به کنگره بارگاه او  
 جرس مینماید و فریاد میشود  
 احمد من کجاست ؟  
 چه شد فاطمه ؟؟  
 من را خبر بده ز وضع و حال تبسم  
 ببین که دیر شد  
 شب بود و شب رسید  
 به خانه برنگشته نه طفلان نه باب شان  
 آنها پیش تست ؟  
 آمد صدا از آنجا ، از برج و بار مالک هفت آسمان دگر  
 آری . آنها چراغ گشته اند و چلچراغ مادر حوزه بهشت .  
 مادر به گریه شد  
 آه ای تو خاستگاه عدالت به مهر و ماه  
 اینجا سیاهی است و تاریکی ماندگار  
 چراغ به خانه فرض است نه به فردوس ای نگار  
 این خانه گک من تاریک و سرد گشته شبیه گور بیکسان

آخر چها کنم ؟  
اولاد گم گشته را باز از کجا کنم ؟؟  
باز ده بمن چراغ من و چلچراغ من .  
باز هم صدا ز غیب  
برو بیاف ز پیله شب تاری از امید  
بربند بر سیاهی ظلمت سرای خویش  
تا با عبور قوافل شهداء حق و ناحق  
وز سلسله ناگسسته خون و خون و خون  
تار تار پیله های شبت چلچراغ شود .  
مادر غریو کرد  
آخر چرا چراغ مرا کرده ای خموش  
این بچه های من چرا گشته اند هلاک  
این بچه های ما ....  
سی سال و اندی شد که ما با قطره قطره خون دل و دلبنده خود  
برای آن کجا چراغ ساخته ایم  
بس نیست تو بگو  
با این همه شهید  
آیا نشد ظرفیت بهشت تکمیل ؟  
گناه از کی هاست ؟  
انصاف در کجاست ؟؟  
میدانی ، امروز بچه ها  
با خنده های مست ز خواب بیدار شده بودند  
لیلا و فاطمه پراهن های سپید شان را به بر کرده بودند  
سپید چون برف پاک  
موی های چوتی کرده را بستند به فیته ای  
به فیته های سرخ  
وای ، هول زد بدلم ، لرزید قلب من  
آن دختران ناز ، فرشته های من  
با آن لباس های سپید و فیته های سرخ آمدند به دیده ام  
مثل تمام برف های با خون گشته تر  
احمد نوجوان آن پسرک من  
با خط نازک سبز پشت لبش  
لبخند زد بمن  
مادر ! شهر ما باز شکرخا میشود  
نمایندگان چه و چه از راه میرسند !!?  
آنها برای مردم تلخ کام ملک ما  
قندآب میدهند  
این زندگیست شیرین ، چون قند و چون شکر  
جان مادرک من  
ما میرویم خوش ، تا به آنها سلام کنیم ....

ساعتی بعد ز رفتن آنها ز خانه گک  
صدای انفجار  
خانه سیاه شد  
قلبم دو پاره گشت  
دیدم که همسایه و همسایه ای همسایه های ما  
با قلب داغدار و دوچشمان اشکبار  
در جستجوی چراغ های خویش گشته اند  
آخر چرا ؟  
آخر چرا آنها ؟؟  
آخر چرا ما باید چراغ عرش شویم ؟؟؟  
ما مردمان بیگناه و بی غرض چرا  
ما همه یک ملت  
شیطان های تو ، آن رانندگان دربار ایزدی خودت  
برحال و وضع و خانه و روزگار سیاه ما  
که خود ساخته اند  
سی سال بیشتر میشود که مست خنده میکنند  
هر قطره خون جاری شده از وجود ما  
بر ساغر آنهاست .  
این ها چه پست مردم زشت کار و مفسد اند !!  
با روی سنگ پا  
با مکر و با ریأ  
گویند صد مقوله تا خون را هدر کنند  
یا نوشند بر ملا هر قطره خون ما  
شنیدی ای خدا !  
« مجددی » در مراسم جشن و چراغانی اجساد پاره پاره شده از انفجار بمب  
شاعری میکرد  
او گفت : « دست از طلب ندارم تا کام من برآید »  
« یا جان رسد به جاتان یا جان ز تن برآید »  
تو بگو ای مالک جان ها  
این مجددی و مجددی ها هنوز به مراد و کام خویش نرسیده اند ؟  
اگر بربادی یک سرزمین و نابودی یک ملت بُعدی دگری هم دارد بر ما بنمای  
این ها مگر به جاتان نرسیده اند که دست از طلب برنمی دارند !?  
آیا جاتان شان تاج خون آلود و تخت ملوث نبوده است ؟  
آیا جاتان شان انباشتن سرمایه های چپاول کرده ما نبوده است ؟؟  
آیا جاتان و مراد شان خون خوردن دل مردم نبوده است ؟؟؟  
بمن جواب بده .  
ابلیس دیگری « ربانی » مفسد  
پیش از آنکه به جهنم برود  
تقاضای قصاص قاتلین را میکرد  
چه رنگ بازی ها ....

شداد ریش سفید روی سیاه دیگری ، « سیاف » و هابی  
از خون وضو میگیرد و امام میشود  
او با زبان و هابی یا با زبان غیر گوید تهنیت  
بر جانیان همکیش و شریک خود « ملا عمر » و « گلبدین »  
یا آن مترسک سر خرمن ، چوبک چین پوش  
و این دیگری مغزمتفکر دوران  
تهی از همت و وجدان  
قاتلان حرفوی و مبتکران بمب های انتحاری را  
مامور بررسی و تحقیق میکند  
تا اندازه کنند مقدار خون ریخته شده و اجساد توتۀ توتۀ را  
در جاده های ( سرخ و سبز )  
و در کجراه سیاست دوپهلو اش  
به تبار و قبیله اش لبخند نموده و چشمک میزند .  
نمیدانم خدای من !  
چرا درین صحرای محشر  
شهنوازتنی و سروری و خلیلی  
دوستم و محقق چند تا جانی دیگر  
معافیت دارند انوشه  
آیا وقت آن نرسیده که بخاطر این همه خونخوری ها خون قی نمایند ؟؟؟؟  
یا نه ، فقط ما مسکینان بی دفاع گنهگار درگاهت هستیم .  
مگر تو دوست ظالم و دشمن مظلوم استی ؟  
ببخش من را خدای من  
این اعتراض من و این سوال من میدانی بهر چیست ؟  
آخر من یک مادر استم  
تو نگفتی که بهشت زیر پای مادران است ؟  
پس کو بهشت من ، چرا من گلی از وی نمی بینم  
پس کو چراغ و چلچراغ من ، من نمی بینم  
کو ستاره های آسمان من ، بچه های من ، نمی بینم  
کجا شد اشک و آه و ضجه و شیون و التماس ملیون ها مادر به درگاهت  
چرا بفریاد ما گوش نمیداری ؟  
چرا بداد ما نمی رسی و داد ما نمیگیری ؟؟  
چرا ، چرا ، چرا آخر ؟؟؟؟  
شاید وعده بفردا میکنی تا داد ما خواهی  
به روز باز خواست و میزان خیر و شر ؟!  
ویا وعده به مهمانی به کدام گوشه جنت ....  
میدانی خدای من  
« خیام » آن شاعر عاصی دو سه قرن پیش این را گفت  
« صدای دُهل از دور خوش است »  
ما را نقد حال فرمای ای ایزد ما و من  
ما را از دار ستم ظالمان دوران پانین بیاور

نه به وعده نسیه ، بل در حال و نقد  
ورنه ، دود جگر سوخته و آه آتشناک مادران  
هر دو جهانت را سیاه خواهد کرد  
خالق من ناراحت نشوید  
من کفر نمیگویم ، بل طلب عدالت میکنم ، انصاف میخواهم  
آیا این کار من در مقایسه با اعمال پلید این مفسدین دهر گناه است ؟  
بدعت است ، کفر و الحاد است ؟؟  
اگر چنین باشد بجای بهشت زیر پای ما مادران  
دوزخی ایجاد نما تا آتشکده هفت نمرود گردد  
وگرنه ، انصاف بده که من مادر استم  
ما مادر استیم  
مادران نشسته بدامان شب مستدام  
غرق در خون ریخته اولاد های خویش به دست غلامان حرص و آز  
آیا اراده تو چنین است گو ربا !  
این چه بازیست ز تقدیر نامیمون  
که سجاده نشینان به امامت رفته ز نسل خونخواران و ریاکاران  
غلامان بی همت کافر و فرمانبران ملحد  
به خون پاکترین مومنان غسل تکفیر میکنند !!  
آیا اراده چنین است ؟  
جوابم ده از آن بالا  
چراغ من چرا خاموش گشته خانه ام تاریک و تاریک است ؟  
چراغ ظلم چرا روشن و پرنور است ؟؟  
شاید گویی اگر روشن بود روزی ، روزی دگر نخواهد بود !!  
مگر تا روز دگر بار بار استخوان های من ، استخوان های ما  
به آسیاب ستم گرد گرد خواهد شد .  
ببین من برباد رفته ام ، من را برباد کرده اند  
من خاکسترم ، من کوره سوزان آتشم  
من آتش به سرم  
من بدبخت بخت برگشته ام  
آیا تو نوشتی این همه را در تقدیر من ؟  
آیا تو نمودی بخت من را باژگون و بد ؟؟  
جوابم ده از آن بالا  
چرا باید بسوزد خانه ام ، کاشانه ام ، بال و پرم  
آخر من مادرم  
چرا سهم ما مادران از خوان نعمت تو  
تنها خون گریستن است و بربادی  
زبانم لال  
شاید خوش میشوی از دیدن دل خونبار هر مادر  
و یا از دیدن بربادی طفلان بی پدر  
به آتش سوختن زمین و آسمان مردم نادار

و یا خوش میشوی از خنده های مست هر شیاد  
آیا آید پسندت گریه های دردناک نیمه شب ، ماتم هر روز  
فاتحه ، جنازه های پی در پی و مُلک پُر ز گورستان  
آیا خوش میشوی آیا ... .

ناتور رحمانی

